تصویری از حاج‌قاسم در مقطع حضور در جنوب شرق کشور

گفت‌وگوی «جوان» با همرزم حاج قاسم سلیمانی پیرامون مقاطع مختلف زندگی جهادی ایشان

حاج‌قاسم بحران زلزله بم را مدیریت کرد

سردار سلیمانی در زمان وقوع زلزله بم داوطلبانه به محل حادثه آمد و اوضاع را سر و سامان داد

علیرضا محمدی

سردار عباس طوسی، فرمانده گردان ۴۰۷ امام رضا(ع) در دفاع مقدس از یاران و همرزمان قدیمی شهید حاج قاسم سلیمانی است که مثل بسیاری از دوستان حاجی، این رفاقت و همراهی را تا سال‌های بعد نیز حفظ کرد. در واقع کسی که با حاج قاسم آشنا می‌شد، نه او می‌توانست از مرادش دست بردارد و نه در مرام حاجی بود که دوستانش را فراموش کند. خاطرات طوسی نیز چند دوره از عمر شهید سلیمانی را شامل می‌شود؛ از دوران دفاع مقدس گرفته تا سال‌های مبارزه با اشرار منطقه‌ای در استان کرمان، زلزله بم و نهایتاً روزهای منتهی به شهادت حاجی در فرودگاه بغداد. ماحصل گفت‌وگوی ما با همرزم شهید سلیمانی را پیش‌رو دارید.

اولین بار چه زمانی حاج قاسم را دیدید؟

قبل از عملیات ثامن‌الائمه(ع) که مهر ۱۳۶۰ انجام گرفت، ما در پادگان قدس کرمان مشغول آموزش بودیم. آنجا دیدم یک جوان خوش سیما در حالی که دستش مجروح شده است و آن را به گردنش آویخته، گوشه‌ای ایستاده است. مشخص بود از مربیان آموزشی است. از دوستی پرسیدم او را می‌شناسی؟ گفت برادر قاسم سلیمانی است. در آن مقطع حاجی مربی آموزشی بود و ما هم چند روزی در این پادگان آموزش دیدیم. از همان زمان چهره و نام ایشان در ذهنم ماندگار شد. کمی بعد به عملیات ثامن الائمه(ع) رفتیم و حصر یکساله آبادان در همین عملیات شکست. در عملیات بعدی که طریق‌القدس بود، حاج قاسم همراه دو گردان از بچه‌های کرمان به منطقه آمده بودند که دشمن قبل از شروع عملیات آتش ریخت و حاج قاسم به شدت مجروح شد. او را برای درمان به مشهد انتقال دادند اما در آن بیمارستان چند عامل نفوذی حضور داشتند که باعث شدند حال حاجی نه تنها خوب نشود که بدتر هم شود. بچه‌های خود ما رفتند و ترتیب انتقال حاج قاسم را به کرمان دادند. از آن به بعد حال حاج قاسم بهتر شد و هنوز کاملاً خوب نشده بود که دوباره به منطقه عملیاتی برگشت.

شما فرمانده گردان ۴۰۷ امام رضا(ع) از لشکر ۴۱ ثارالله بودید، چه زمانی به فرماندهی این گردان رسیدید؟

من در سپاه کرمان کارهای اداری می‌کردم اما هنگام عملیات خود را به منطقه می‌رساندم. این را هم عرض کنم که تیپ ثارالله اواخر سال ۶۱ تشکیل شد و با کادر خوبی که حاج قاسم برای تیپ در نظر گرفته بود، اوایل سال ۶۲ تبدیل به لشکر شد. به صورت مقطعی من در این تیپ حضور داشتم اما حضورم طوری نبود که حاجی مرا بشناسد. به عنوان نمونه در زمستان ۶۴ و هنگام عملیات والفجر ۸، من به عنوان فرمانده یکی از گروهان‌های گردان ۴۱۹ که مربوط به جیرفت می‌شد، بعد از شکستن خط فاو به آنجا رفتم و مدتی در فاو بودم. بعد که برگشتم، سال ۶۵ تازه شروع شده بود. تعدادی از دوستان گفتند الان اغلب شهرهای کرمان یک گردان برای خودشان دارند، چرا بچه‌های بم نداشته باشند. چه خوب است که شما یک گردان برای بم تشکیل دهید. ما هم رفتیم و از گوشه و کنار لشکر ثارالله(ع) بچه‌های با تجربه و کاربلدی را که می‌شناختیم جمع کردیم و کادر گردان مشخص شد. روزی که کارمان تمام شد، مصادف با میلاد امام رضا(ع) بود، بنابراین اسم گردان را امام رضا(ع) گذاشتیم. سپس در کرمان خدمت حاج قاسم رسیدیم و من به ایشان معرفی شدم و عرض کردم که کادر گردان را مشخص کرده‌ایم. ایشان با تشکیل گردان موافقت کرد و گفت نامش را چه گذاشتید؟ گفتم گردان امام رضا(ع)، حاج قاسم دستش را به پشت آن یکی دستش کوبید و گفت عجب! امام رضا(ع) در ایران است و ما تا الان در لشکر کرمان یک گردان به نام این امام بزرگوار نداشتیم. بعد دستور لازم برای همکاری واحدها و یگان‌های لشکر با گردان ما را صادر کرد و از ما خواست کادر گردان را برداریم و به اهواز برویم. رفتیم و اولین اعزامی که صورت گرفت، نیروهای آن را به گردان ما دادند.

فرماندهی حاج قاسم چه شاخصه‌هایی داشت؟

ایشان علاوه بر آنکه یک دوست و رفیق بسیار صمیمی بود، هنگام کار و بحث عملیات و مواردی از این دست، بسیار جدی می‌شد. خودم شاهد بودم که در یک جلسه مانور، یکی از نزدیک‌ترین افراد به ایشان، گزارشش را کامل نکرده بود. آمد و گفت با وجود نواقصی که گزارشم دارد، نمی‌توانم با حاج قاسم روبه‌رو شوم. تا حاجی بیاید، این بنده خدا به نوعی خودش را از چشم ایشان دور کرد و اصلاً در جلسه نماند تا با حاجی روبه‌رو نشود. چنین اخلاقی داشت. از آن طرف اما در پشت جبهه یا مراودات و رفت‌وآمدهایی که داشتیم، انگار نه انگار که ایشان فرمانده لشکر است. بسیار گرم و صمیمی با بچه‌ها رو به رو می‌شد. یک اخلاق دیگری که حاجی داشت، بسیار هوای نیروهایش را داشت. اگر جلسه‌ای برگزار می‌شد، بعد از پایان جلسه ترتیبی می‌داد تا بهترین پذیرایی از بچه‌ها صورت گیرد اما برای خودش اصلاً اینطور نبود. اهل شکم و این چیزها نبود. حتی شده یک نان خشک از سنگر پیدا می‌کرد، با آن می‌گذراند، ولی اهل تجملات نبود. من بعد ها مدیر اتکای کرمان شدم. همین روش حاج قاسم را عیناً پیاده کردم. اگر قرار بود نیروهایم را به جایی بفرستم، وسایل رفاهی را برایشان مهیا می‌کردم، اما اگر خودم می‌خواستم جایی بروم، از خانه غذا و حتی چایم را در فلاکس می‌بردم. خیلی از دوستان حاج قاسم هر چه از ایشان یاد گرفتند را در زندگی و کارشان به کار می‌برند.

> بعد از اتمام دفاع مقدس، حاج قاسم مرا به عنوان فرمانده سپاه بم انتخاب کرد. اوضاع منطقه به دلیل وجود اشرار و قاچاقچی‌ها بسیار بد بود. خیلی پیش می‌آمد که برای پس گرفتن بدهی یا باج‌خواهی، آدم‌ربایی صورت می‌گرفت. در این شرایط حاج قاسم از فرمانداری بم و همین طور شورای تأمین استان خواست تا یک سال اداره شهر را به ما بسپارند

پیش آمده بود در خانه حاج قاسم میهمان ایشان شوید؟

بله، بسیار پیش می‌آمد. چه برای من و چه برای دیگر دوستان و همرزمان. زمان جنگ ما به عنوان فرمانده گردان وقتی از منطقه برمی‌گشتیم، باید به شهرستان‌ها و مناطق مختلف می‌رفتیم و سخنرانی می‌کردیم. یک‌بار به نزدیکی روستای قنات ملک که خانه پدری حاجی هم آنجا بود، رسیدیم. گفتیم حالا که اینجا آمدیم یک سری به حاجی بزنیم. وقتی رفتیم ساعاتی از صبح گذشته بود. حاج قاسم پرسید صبحانه خورده‌اید؟ گفتیم نه. هرچه در خانه داشت آورد و جلوی ما گذاشت. بعد فهمیدیم که قرار بوده حاجی و خانواده به اتفاق جایی میهمانی بروند. گفتیم مزاحم نمی‌شویم و می‌رویم اما ایشان گفت اشکالی ندارد من با خانواده نمی‌روم. قبول نکردیم و بعد از خوردن صبحانه از او خداحافظی کردیم و رفتیم.

سردار طوسی کنار شهید سلیمانی در دوران دفاع‌مقدس

در فرماندهی گردان چه نکته‌هایی را از حاجی آموختید؟

بعد از تشکیل گردان امام رضا(ع)، حاج قاسم یک خط در فاو به ما داد. سمت چپ ما بچه‌های لشکر ۱۴ امام حسین(ع) و سمت راست نیروهای لشکر ۲۵ کربلا بودند. ما حدود یک سال آنجا خط داشتیم. حاجی یکسری تمهیداتی داشت تا نیروهای حاضر در خط پدافندی خودشان را برای مواقع عملیات آماده کنند. خب خود من به عنوان فرمانده این گردان تازه تأسیس ترس و بیم‌هایی داشتم. باید ترسم می‌ریخت و آماده‌تر می‌شدم، بنابراین حاجی هرازگاهی از ما می‌خواست یک دسته از بچه‌ها را برداریم و به میان دشمن برویم. ظاهراً قصد شناسایی داشتیم اما در واقع با این کار قرار بود ترس نیروها بریزد و برای مواقع عملیات آماده‌تر شوند. یک‌بار یک دسته از بچه‌ها به گشتی‌های عراقی برخوردند که آمده بودند میدان‌های مین شان را چک کنند. خدا را شکر آنجا مشکلی پیش نیامد و بچه‌ها به سلامت برگشتند.

بعد از جنگ ارتباط تان با شهید سلیمانی به چه نحوی بود؟

بعد از اتمام دفاع مقدس، ما مشغله و کارمان بیشتر هم شد. حاج قاسم، مرا به عنوان فرمانده سپاه بم انتخاب کرد. آن زمان اوضاع منطقه به دلیل وجود اشرار و قاچاقچی‌ها بسیار بد بود. خیلی پیش می‌آمد که برای پس گرفتن بدهی یا باج خواهی، آدم‌ربایی صورت می‌گرفت. در این شرایط حاج قاسم از فرمانداری بم و همین طور شورای تأمین استان خواست تا یک سال اداره شهر را به ما بسپارند. بر اثر اقداماتی که انجام گرفت، در آن یک سال امنیت شهر بم به حد قابل قبولی رسید. بعد چون همچنان در مناطقی مثل جیرفت و کهنوج ناامنی برقرار بود، ما به کمک نیروهای آنجا رفتیم. یادم است روستایی بود که اسم اروپایی داشت! نامش «اورتین» بود. آنجا انگار هیچ نیروی دولتی نرفته بود. هنوز رسم کنیز و غلام و این طور چیزها رواج دارد اما با ورود بچه‌های حاج قاسم، در زمان کوتاهی به اوضاع آنجا سروسامان داده شد.

در واقع بخشی از زندگی جهادی شهید سلیمانی به بحث برخورد با ناامنی‌های جنوب شرق کشور برمی‌گردد که زیاد گفته نشده است.

بله، همین طور است. وجود حاج قاسم برای آن مناطق یک نعمت بود. ایشان بعد از اتمام دفاع مقدس، با حمیتی که داشت برای امنیت استان کرمان و در کل، جنوب شرق کشور بسیار تلاش کرد. به ما هم که نیروهایش بودیم تأکید داشت در این راه از هیچ کوششی فروگذار نباشیم. حاجی حتی آسیب شناسی هم می‌کرد که چرا باید برخی از مردم این منطقه، دست به اقدامات شرورانه بزنند. به این نتیجه رسید که فقر اقتصادی و نبود آب برای کشاورزی یکی از اصلی‌ترین عوامل است، بنابراین در خیلی از مناطق اقدام به حفر چاه و پدید آوردن شرایط لازم برای اشتغال مردم و جوان‌ها به امور کشاورزی کردیم. در نتیجه بسیاری از علل و ریشه‌های ناامنی از بین رفت. نهایتاً یک روز که اعلام کردند مردم بیایند و اسلحه‌هایشان را تحویل دهند، صفی طولانی به راه افتاده بود تا سلاح‌هایشان را تحویل بدهند.

بخش دیگری از فعالیت‌های حاج قاسم در بحث زلزله بم است. شما خودتان هم که اصالتاً اهل بم هستید، هنگام زلزله آنجا بودید؟

آن موقع سِمَت دیگری داشتم و به کرمان رفته بودم اما بحث زلزله را از جایی بگویم که هنوز فرمانده سپاه بم بودم. سال ۶۹ یا ۷۰ فرماندار شهر با من تماس گرفت و گفت قرار است فرودگاهی برای بم درست کنیم. خاکبرداری نشان داده جایی که پادگان شما قرار دارد، خاکش برای فرودگاه مناسب است. از طرفی بخشی از باند فرودگاه به ورودی پادگان شما می‌رسد. از من می‌خواست اجازه دهم که این بخش در اختیارشان قرار گیرد. گفتم با شما همکاری می‌کنم. کمی بعد مجدد فرماندار گفت ما همه زمین پادگان را می‌خواهیم چون به خاطر شرایط خاک و زمین، فقط اینجا می‌توانیم فرودگاه را احداث کنیم. در عوض زمین دیگری در اختیارتان می‌گذاریم. صحبت‌هایی شد و من از حاج قاسم صلاح و مشورت گرفتم. ایشان پذیرفت و گفت هرچه خودت تصمیم می‌گیری همان کار را انجام بده. خلاصه محل پادگان ما تغییر کرد و احداث فرودگاه کلنگ زنی شد. ساخت آن تا اوایل دهه ۸۰ طول کشید و من هم که عرض کردم آن موقع به کرمان منتقل شده بودم. باند فرودگاه تازه آسفالت‌ریزی شده بود که زلزله شد. اتفاقاً من روز قبل از زلزله بم بودم و یک فروشگاه اتکا را افتتاح کردیم. شب به کرمان برگشتم و بامداد روز بعد (جمعه ۵ دی ماه) زلزله به وقوع پیوست و همین فرودگاهی که حاج قاسم در احداث آن همکاری کرده بود، باعث شد تا تلفات زلزله بسیار کمتر شود. اگر ما آنجا سی و چند هزار کشته دادیم اگر این فرودگاه نبود مطمئن باشید که تلفات خیلی بیشتر می‌شد.

گویا خود حاج قاسم در مدیریت بحران زلزله بسیار فعال بودند؟

بله، همین طور است. ما بلافاصله بعد از زلزله خودمان را به بم رساندیم. حاج قاسم جزو اولین نفرات به آنجا رفته بود. ایشان آن مقطع فرمانده نیروی قدس بود و مسئولیت مستقیم در این ماجرا نداشت اما احساس مسئولیت کرده و همراه شهید حاج احمد کاظمی فرمانده وقت نیروی هوایی سپاه به منطقه آمده بودند. حاج قاسم و حاج احمد چادری در فرودگاه زده بودند و از آنجا کارها را مدیریت می‌کردند. مثل زمان جنگ، ما گرد ایشان جمع شده بودیم و حاجی ما را فرماندهی می‌کرد. تلاش‌های این دو واقعاً در مدیریت بحران تأثیر بسیار زیادی داشت. به خوبی کارها را مدیریت کردند و اوضاع را سروسامان دادند.

آخرین بار چه زمانی حاج قاسم را دیدید؟

حاج قاسم به صورت مستمر با دوستان و همرزمان قدیمی ارتباط داشت. هر بار در کرمان جلسه یا هیئتی داشت، از ما می‌خواست به دیدارش برویم. مثلاً ساعت ۳ عصر قرار بود هیئت شروع شود، می‌گفت شما زودتر بیایید و یک جلسه خصوصی‌تری قبل از هیئت داشتیم. یا اگر قبل از مراسم میسر نمی‌شد، می‌گفت بعد از هیئت بمانید و آن موقع با بچه‌ها جلساتی برگزار می‌کرد. مرام حاج قاسم اینطور بود که بچه‌های قدیمی و خانواده‌های ایثارگر و شهدا را هیچ‌گاه فراموش نکرد و ارتباط مستمری با آنها داشت. اما اینکه آخرین دیدارمان چه زمانی بود، در یکی از همین جلسات خصوصی شاید چند ماه قبل از شهادتش بود. در آن جلسه بچه‌ها پرسیدند در داخل خود ارتش و حکومت سوریه، به نظر شما چه چیزی باعث حفظ این کشور شد؟ ایشان گفت شاید به صورت موردی کسی از ارتش سوریه به مخالفان پیوسته باشد، اما به شکل گروهی، حتی یک گروهان از ارتش سوریه علیه آن نشورید و همین اتحادی که در این ارتش بود، باعث موفقیت آنها در جنگ شد. الان وقتی ما به ماجرای غزه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که پیش نیامده حتی یک گروه از مردم غزه علیه حماس شورش کنند و بخواهند علیه آنها اقدامی انجام دهند، بنابراین همین اتحاد بین مردم و مبارزان حماس است که باعث می‌شود غزه به رغم حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی، ایستادگی و مقاومت کند.

بعد از این دیداری که با حاجی داشتم، دیگر ایشان را ندیدم. آن موقع پسرم به صورت داوطلب بسیجی مدافع حرم شده بود. پسرم گفت من در فلان منطقه و پیش فلان فرمانده هستم. من گفتم بار دیگر که حاجی را دیدم به او می‌گویم که پسرم کجاست و با چه کسی کار می‌کند اما بار دیگری وجود نداشت و حاجی به شهادت رسید.

> هنگام زلزله بم، حاج قاسم و حاج احمد چادری در فرودگاه بم زده بودند و کارها را مدیریت می‌کردند. مثل زمان جنگ، ما گرد ایشان جمع شده بودیم و حاجی ما را فرماندهی می‌کرد. تلاش‌های این دو واقعاً در مدیریت بحران تأثیر بسیار زیادی داشت. به خوبی کارها را سروسامان دادند و اوضاع را سروسامان دادند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۳۸

از راست به چپ

■۱- دانشمند ایتالیایی که توانست قانون سقوط اجسام را مدون کند- همسایه برزیل و بولیوی ■۲- برادر افراسیاب- یار همای ■۳- تصدیق روسی- هر یک از خشکی‌های پنجگانه عالم- دردمندی- اثر پا ■۴- سفره خانه دربار- راحتی- حشره جهنده ■۵- پایتخت اردن- پذیرفته شده- جانشین حضرت موسی ■۶- سروش معروف است- صلیب- بیماری سر و صدا ■۷- گلوله- تکاور- جدید انگلیسی ■۸- کشیش- پرنده‌ای شبیه کبک- کشور نیشکر- درخت انگور ■۹- مایوس- آنکس که- از اختراعات ادیسون ■۱۰- جزیره نفت و گاز جنوب- پایتخت بولیوی- درد و سختی ■۱۱- خدای یهود- نوعی ساندویچ- گریه ■۱۲- پسوند شباهت- ادب کردن- ژست ■۱۳- صدمتر مربع- نام گلی است- کجای آذری- مغرور ■۱۴- قاره سیاهان- پلیس تلویزیونی فرانسه ■۱۵- از مهمترین و باشکوه‌ترین سازه‌های بر جای مانده از تمدن مصر باستان- خصومت و منازعه

از بالا به پایین

۱- گردش هر سال زمین به دور خورشید- صدویازده ■۲- اشاره- نوعی بیماری که بیشتر کودکان به آن مبتلا می‌شوند ■۳- درد و رنج- ضروری- پایتخت فیجی- تکرار حرفی ■۴- بیماری زردی- رفوزه- همراه ناله- همسر حضرت یعقوب ■۵- زبان- در زمان جنگ فرمانده جنگ‌های نامنظم بود- قامت شکسته ■۶- همراه ویر- از ابزار تدخین- اراشید ■۷- مذهب حاکم بر عربستان- خالق رمان معروف سپید دندان ■۸- خودنمایی- نوعی بنزین- راهنما- جنس قوی ■۹- شلیل- گران ■۱۰- آرزوی دربند- از ماه‌های میلادی- صدا و آواز ■۱۱- شهری در شرق گیلان- خدمت وظیفه می‌کند- گشاد و وسیع ■۱۲- قدم- مساوی- مخفف هستم- رفتن به مشاهد متبرکه ■۱۳- او- بالش مبل- پایتخت چک- رها ■۱۴- شهری در انگلیس- امپراتور نیمه دیوانه روم ■۱۵- کشور هفتاد و دو ملت- از بازی‌های گروهی کودکانه

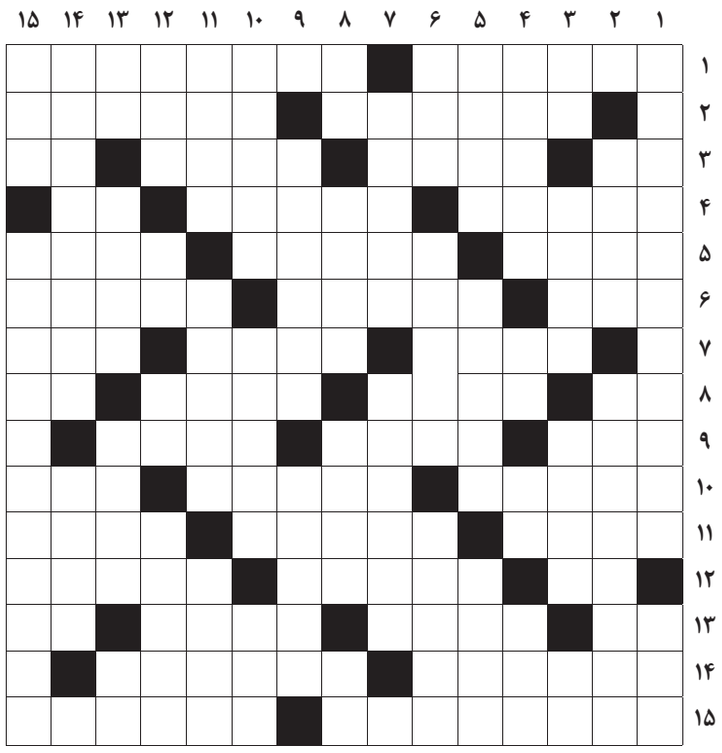

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۶						
	۷		۵	۹				
						۱	۳	
	۶					۳		۴
	۹			۴	۳		۶	
۸					۷			
			۹	۳	۸			
۴	۵							
						۸		۷

جدول کلمات متقاطع
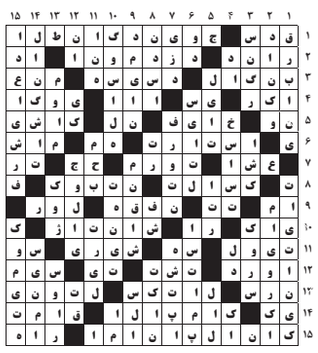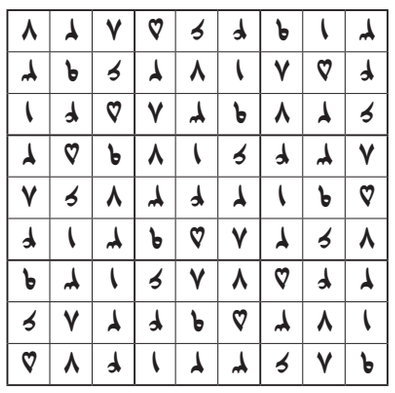
پاسخ جدول شماره ۶۹۳۷